

در باره ستم کشیدگی زن در ایران :

مارکسیزم یا فمینیسم؟

اگرچه بیش از دو سال از انتشار جزوه درباره ی ستم کشیدگی زن در ایران، بقلم آدر عاصی و فروغ راد میگذرد (انتشارات فانوس نیویورک، تیر ۱۳۵۱، با نظام ترجمه مقاله زن و خانواده یک بررسی تاریخی، بقلم اولین حمیرا) ولی معرفی و نقد این جزوه در شماره ۱ کند و کاو (آذر ۱۳۵۳) نخستین نقد جدی مطالب مطرح در آنست. انتقادات ع-م، با اینکه به نکات مهمی اشاره می کنند، بسیار مختصر و در بعضی موارد ناقصند. اینست که فرصت را مناسب می بینم که بعنوان یکی از نویسندگان جزوه، بحث مفصل تری را درباره ستم کشی زن و برخورد غلط مقاله مزبور با این مسأله، که خجسته نتیجه گیریهای نادرستی درباره راه حل مسأله شده، در ادامه نقد ع-م دنبال کنم.

در بدو امر لازمست چند کلمه درباره زمینه سیاسی ای که شعر این جزوه بود گفته شود، تا در این رابطه بعضی از خصصیات آن روشن تر گردد. از اواخر سالهای دهه ۱۹۶۰ شاهد صعود تازه جنبش زنان، عمدتاً در امریکای شمالی و برخی کشورهای اروپای غربی، بودیم. این موج جدید جنبش زنان، نوشته های بیشماری درباره ستم کشی زن با خود بارمغان آورد. قسمت اعظم این نوشته ها، بجز چند استثناء، اگرچه در بیان ستم کشی زن و توصیف جنبه های مختلف آن بسیار دقیق و گویا بودند، بزحمت از تحلیل علمی مسأله تأثیری دیده بودند. عمدتاً سطحی و صرفاً توصیفی بودند. این جزوه نیز در واقع به این گروه از نوشته ها تعلق دارد. حتی از نظر توصیفی هم ضعیف و سطحی است. بزبان فارسی هم در این باره نوشته های گویاتری داریم.

(۱) بطور مثال داستانهای کوتاه سیمین دانشور در مجموعه شهری چون بهشت، زن زیادی بقلم جلال آل احمد و برخی نوشته های صد بهرنگی.

از مهمترین خصصیات این دوره از جنبش زنان، غلبه فمینیسم (Feminism) در آن بصورت ایدئولوژی جنبش و آگاهی اکثریت زنان درگیر در جنبش بود. رادیکالیزاسیون زنان در این دوره، و همچنین رادیکالیزاسیون برخی دیگر اقشار، در زمانی بوقوع می پیوست که بحالت ورشکستگی سیاسی رهبریهای سنتی جنبش کارگری (احزاب سوسیال - دموکرات و کمونیست) از یک طرف و ضعف گروههای انقلابی از طرف دیگر، هیچ جنبش انقلابی کمونیستی کارگری وجود نداشت که کلیه اقشار ستمدیده اجتماع که بر علیه ستم طغیان می کنند راه حل مسائل خود را در پیوستن باین جنبش و در مبارزات واحد بر علیه کل نظام سرطانی - داری ببینند. در نتیجه هر یک از این اقشار جداگانه بصورت جنبشهایی بر سر مسائل خاص قشر خود متشکل شدند. این در واقع نشان دهنده بحران رهبری در جنبش کارگری بود. اگرچه از یک جهت ورشکستگی رهبریهای سنتی طبقه کارگر باعث این تجزیه و پیدایش این جنبشها بطور جداگانه از هم شد، ولی از جهت دیگر خود ظهور این جنبشها نشان میداد که این رهبرها در حال از دست دادن سیادت سنتی و انحصاری خود می باشند. اقشار وسیعتری مستقل از این رهبرها وارد مبارزه میشوند. در عین حال ناموزنی بین رادیکالیزاسیون این اقشار و رادیکالیزاسیون طبقه کارگر، که بخصوص در ایالات متحدہ بروشنی دیده میشود، این تجزیه را تشدید کرد و حتی در افول - لا اقل موقت - این جنبشها مؤثر افتاد. علاوه بر تمام اینها ضعف گروههای انقلابی مارکسیستی، یعنی فقدان رهبری انقلابی ای که بتواند بر محور یک پرسپکتیو واحد انقلابی برای پایان دادن به کلیه اشکال استعمار و ستم، این اقشار را جلب کند، دوام رهبرها و ایدئولوژیهای بورژوازی و خرده بورژوازی را در این جنبشها تشدید کرد.

مثلاً اینکه در بدو تکوین جنبش زنان آگاهی

سیاسی اکثریت و ایدئولوژی جنبش فمینیسم بود جای تعجب نیست. آگاهی سیاسی اولیه و خود بخودی افشار طبقات متدیده همکسرایدئولوژی غالب بر اجتماع است و بعداً با پیشرفت جنبش و درگیری افراد در فعالیتها و تجارب بعدی در جهات مختلف میتواند تغییر کند. البته منظور یک جدائی دلبخواهی و مکانیکی بین ماهیت طبقاتی پایه جنبش (ریشه رادیکال-لیبرالیسم) و ایدئولوژی (ایدئولوژی غالب بر آن نیست، یعنی منظور این نیست که ایدئولوژی غالب بر هر جنبشی، مستقل از این عوامل و فقط بنا به "اراده جزم" عده ای، میتواند هر ایدئولوژی یا بینشی باشد، ولی ضعف شدید (یعنی تقریباً عدم وجود) گرایش سوسیالیستی در داخل این دوره از جنبش زنان را فقط حمل بر عوامل عینی نمیتوان کرد. جنبه دیگر مسأله اینست که جنبش کارگری و گروههای انقلابی خود به مسأله ستم کشی زن توجه لازم را نکرده اند، چه از نظر تئوریک و چه از نظر ارائه پرسپکتیو عملی (که این دو کاملاً بهم مربوطند) - کفاره این غفلت همان عدم توفیق در جلب تعداد هرچه بیشتری از زنان درگیر در این جنبش به برنامه انقلابی کارگری و ایجاد یک گرایش قوی سوسیالیستی در داخل جنبش زنان است. فقط در این اواخر است که توجه بیشتری باین مسأله شده و علی الخصوص بر سر مسائل مهمی نظیر نقش کار زن خانه دار در جامعه کاپیتالیستی و نقش خانوادگی، بورژوازی، بحثهایی در داخل جنبش کارگری و در داخل جنبش زنان در گرفته است.

فمینیسم، مارکسیزم و برزخ بنیابین

هشام تاریخی فمینیسم، بصورت یک جنبش و ایدئولوژی زائیده و بنوبه خود زاینده آن، متعلق به دوره اوج رادیکالیسم مساوات طلبانه خرده بورژوازی، یعنی اواسط قرن نوزدهم میباشد. اساساً همین اعتراضی زنان بورژوا و خرده بورژوا بر علیه محرومیت آنان از برخورداری از حقوق بورژوا - دموکراتیک و برای وسعت دادن به این حقوق بود. اعتراضات اولیه جنبش برای کسب حق مالکیت برای زنان شوهردار، و بعداً برای کسب حق رای برای زنان صاحب مال بود. در نظر زنان درگیر در این جنبش، که همراه با تکوین آگاهی کلی بورژوا - دموکراتیک در این دوره از این حقوق

محروم مانده بودند، در مقایسه با کمانیکه از این حقوق برخوردار بودند، علت محرومیتشان زن بودنشان بود و بنابراین برای رفع این محرومیت لازم بود کلیه زنان متحد و متشکل شده، برای کسب این حقوق مبارزه کنند. این درست همان عصری است که امروزه هم، تلوحاً یا صریحاً، وجه مشترک رگه های مختلف فمینیستی در جنبش زنان می باشد. و با همان نتیجه سیاسی: سعی در تشکل زنان بدون در نظر گرفتن تقسیمات طبقاتی، بخاطر مبارزه بر علیه "ستم واحد" در واقع یک چنین بینشی، من غیر مستقیم بر ایدئولوژی غالب، که اجحافات بر زن را بعلت زن بودن وی توجیه میکند، صحنه میگذارد. علت توصیفی بودن اکثر نوشته های این مکتب و عجز آن در تحلیل تاریخی و علمی ستم کشی زن در جوامع مختلف و طبقات مختلف هم درست در همین جاست.

در مقابل این بینش، مارکسیزم، ریشه ستم کشی زن را، مانند ریشه هر ستم اجتماعی دیگر در روابط اجتماعی غالب در جامعه جستجو میکند. ریشه ستم موجود در رابطه ارباب - رعیتی نه در کشاورز بودن رعیت، بلکه در رعیت بودن وی است. زن بودن، مانند هر خصوصیت دیگر طبیعی (بیولوژیک) نمیتواند ریشه یک ستم اجتماعی باشد، همچنان که سیاه بودن دلیل ستم کشی سیاه پوستان نیست. اما بعضی اینکه مسأله را باین صورت مطرح کنیم، یعنی بپرسیم که چه رابطه (روابط) اجتماعی ریشه ستم کشی زن هستند، فوراً این سوال بعدی مطرح میشود که آیا در جوامع طبقاتی مختلف، در طبقات مختلف در یک جامعه طبقاتی مشخص، عبارت دیگر برای کلیه زنان، ریشه ستم کشی یک رابطه اجتماعی واحد و مشترک است؟

مقاله دوم جزوه مورد بحث، زن و خانواده

یک بررسی تاریخی باین سوال جواب مثبت میدهد. ریشه ستم کشی زن را در کلیه جوامع طبقاتی، پیدایش و دوام یک نهاد اجتماعی، "خانواده پدرشاهی"، میداند. اهمیت برخورد انتقادی با این مقاله دوم درست از این جا ناشی میشود که اگر چه نویسندگانه از نقطه شروعی متفاوت و متمایز از بینش فمینیستی در برخورد با مسأله ستم کشی زن آغاز میکنند، هر دو به نتایج سیاسی مشابه ختم میشوند: اگر ریشه ستم کشی زن در تمام جوامع و در تمام طبقات یک رابطه واحد اجتماعی است، راه مبارزه بر علیه آن اتحاد کلیه زنان، صرف نظر از اختلافات طبقاتی، در یک جنبش

واحد بر علیه این ریشه واحد است. در واقع، عملاً، مقاله دوم توجیه مارکسیست نمائی میشود برای فمینیسم.

مقاله اول درباره ی ستم کشیدگی زن در ایران، از این نقطه نظر معجون متناقضی است از برخورد فمینیستی با مسأله ستم کشی زن، باضافه بعضی مواضع مقاله دوم و گهگاهی نتیجه گیریهای کلی که هیچ رابطه حقیقی با بقیه زمینه ریزی خود مقاله ندارند.

مثلاً در صفحه ۳، در رابطه با "تساوی حقوق" زن و مرد در اجتماعات اولیه گفته میشود که در این جوامع "زن نقش تولیدی مؤثر و لازم اجتماعی داشته، در نتیجه از شخصیت و احترام اجتماعی برخوردار بوده است." اگرچه این صغری و کبری در نظر اول ممکن است خطقی بنماید، ولی با طرح چند سوال اشکال آن روشن میشود. در خود همین مقاله، در آغاز بخش "مسائل زنان دهقان، کارگر، فرهنگیان، و روسپی ها" گفته شده که "در روستاها اغلب زنان دوشادوش مردن و بهمان شدت کار می کنند" (ص ۲۳) و سپس در صفحه بعدی صرف شرح این کارها میشود. سؤالی که فوراً مطرح میشود اینست که آیا این زنان دهقان "نقش تولیدی مؤثر و لازم اجتماعی" ندارند؟ زنان کارگر در جامعه سرمایه داری چگونه؟ و یا زنان برده در جوامع برده داری؟ و یا شاید این ارتباط برخورداری از "شخصیت و احترام اجتماعی" با داشتن "نقش تولیدی مؤثر و لازم اجتماعی" فقط محدود بسه جوامع اولیه است؟

و یا در بخش "زن از نظر سنت ها و رسوم اجتماعی" چندین صفحه به شرح اینکه چگونه از بدو تولد قدم دختر ناخوانده است و پست تر و بی ارزش تر از اولاد ذکور بشمار می آید — تا بحدی که این موضوع سبب "مرگ نا عمد اطفال مؤنث" میشود — اختصاص داده شده است. در واقعیت این اوصاف

شکی نیست، ولی مسأله ای که مطرح است اینست که این سنن و رسوم اجتماعی چرا بوجود آمده اند و چگونه نسل اندر نسل ادامه پیدا کرده اند؟ چرا ارزش زن در جوامعی نظیر ایران، بخصوص در روستاها، هنوز اکثراً بستگی بتعداد فرزندان ذکورش دارد؟ آیا علت این "پست شمردن و بی ارزش دانستن دختر" اینست که مردها خبیث الفطرت و بدجنسند، و زنها "عقده حقارت و خود آزاری" دارند؟ آیا اینها آداب و سننی هستند که در قرنهای گذشته بعزل تاریخی بوجود آمده اند ولی بعداً خود زندگی مستقلی پیدا کرده — اند و همچنان دوام یافته اند؟ جواب بلین سوالات کجگویی آکادمیک نیست. چون اگر ریشه ستم کشی زن، ریشه این "پستی و بی ارزشی" را در عوامل طبیعی (بیولوژیکی) نمیدانیم، بدون پیدا کردن ریشه آن در بطن سازمان اجتماعی تولید، در روابط اجتماعی نمیتوان رهنموی برای مبارزه بر علیه آن داشت.

ولی در این مقاله اول حتی در بخش "ریشه ی بردگی زن چیست؟" هم عقب جواب این سوالات گشتن بی ثمر است. در یک جا اشاره میشود که "نقش زن از راه رابطه ی مادی او با یک مرد (پدر یا شوهر) تعیین میشود و تا زمانی که این بستگی وجود دارد این مسائل اجتماعی نمیتوانند "ناپدید" شوند." (ص ۳۳) خواننده متوقع است که در بقیه این بخش ماهیت این "رابطه ی مادی" و اینکه چگونه این رابطه ریشه ستم کشی زن است روشن شود. ولی بقیه این بخش پیرا اشاره ای به "حوالی که در سالهای اخیر در شکل خانواده، تنای شهری در ایران بوجود آمده"، و ردیف کردن مقداری آثار در مورد زنان شاغل (بدون اینکه معنی این تحولات یا این آثار توضیح داده شود و یا ربط آن با مسأله مورد بحث نشان داده شود) درباره صرف توصیف رابطه زن و مرد در خانواده میشود. قبلاً (در ص ۹) گفته شده بود که "۰۰۰ در حالیکه خانواده ی پدرشاهی هنوز واحد اقتصادی جامعه را تشکیل میدهد ۰۰۰ [تخییر قوانین] نمیتواند مسأله ی

تقسیم نشده، کاربرد کلمه "حق" و یا "تساوی حقوق" بچه معنی است؟

(۳) در د و پاراگراف آخر این بخش ناگهان نتیجه گیریهای مهمی در مورد "شرط لازم و کافی" تساوی حقوق زن و مرد میشود که بعداً بحث خواهیم کرد.

(۲) اولاً صحبت از "تساوی حقوق" زن و مرد در جامعه اولیه بی معنی است. خود "حق"، و همراه با آن آگاهی از برخورداری از چنین حقی، مفهومیست تاریخی و طبقاتی. یعنی میتوان از حقوق بورژوا — دموکراتیک صحبت کرد و یا حقوق فئودالی و قس علیه نه. اما در جامعه ای که هنوز به گروههای "ذیحق" و "بی حق"

ستمکشدگی زن را حل کند...^۴ انتظار میرفت که در بخشی که مختص بحث ریشه بردگی زن می باشد لاقلاً در مورد این آس و اساس مسأله، یعنی "خانواده پدر-شاهی" مفصل تر بحث بشود. ولی این بحث را نهمندگان به مقاله دوم زن و خانواده یک بررسی تاریخی، محول میکنند. ناچار باید به مقاله دوم روکنیم.

این مقاله برخلاف ادعای عنوان آن، بینشی غیرتاریخی و بسیار ساده شده از خانواده دارد. علی الخصوص فرق اساسی بین خانواده ماقبل-سرطایه داری و خانواده بورژوازی را بکلی نادیده میگیرد و دائماً صحبت از یک خانواده یگانه و یکسان، "خانواده پدرشاهی" است. در نتیجه تاریخ را عمدتاً بدو دوره اساسی تقسیم میکند: ۱- جامعه کمون اولیه، که در آن سازمان اجتماع بر پایه دموکراسی واقعی و تساوی کامل، از جمله تساوی زن و مرد، استوار بود. (ص ۴۶) و ۲- جوامع طبقاتی بعدی، که سقوط تاریخی زن را به همراه داشت. یعنی "مقام والا و مساواتی را که زنان در جوامع اولیه از آن برخوردار بودند از آنها سلب کرد." (ص ۴۴)

علاوه بر اشکالاتی که اشاره شد (نادیده گرفتن فرق خانواده های جوامع طبقاتی، مختلف)، اشکال دیگر این تصویر مفرطاً ساده شده درست در اینست که جواب سؤالاتی را که مطرح میکند نمیتواند بدهد: چطور شد که این "عصر طلائی" با ظهور جامعه طبقاتی پایان رسید؟ نویسنده خود با اشاره مفصل بخابع مردم شناسی به نقش زنان اولیه در ارتقاء بشریت از اقتصاد دوره توحش اشاره میکند و یادآور میشود که در جوامع اولیه "این زنان، یعنی تولیدکنندگان نسل تازه و احتیاجات مادی زندگی بودند، که رهبران اجتماعی و اداره کنندگان جماعت هایشان را تشکیل دادند." (ص ۵۵) پس چطور شد که بقول او "اوضاع باین شدت واروه شد؟" (ص ۵۶) وی جواب میدهد: "... علت اینکه زنان موفق بانجام چنین نقشهایی شدند این بود که بصورت جماعت دسته جمعی با هم کار میکردند، برخلاف امروز در خانه های جداگانه تقسیم نشده بودند..."

ع-م در نقدش بدستی به بی معنی بودن عبارت "واحد اقتصادی" اشاره میکند. بطور کلی بخاطر ایجاز کلام در این نامه حتی المقدور از تکرار انتقادات ع-م که بطور کلی با آن موافق خود داری میکنم.

"این تغییر [واروه شدن اوضاع] با تغییر مهم ساختمان اجتماعی و شکسته شدن نظام کمونیم اولیه آغاز شد. تا وقتی زنان بطور دسته جمعی کار میکردند، برانداختن آنان امکان نداشت. اما با اوج نظام تازه ی مالکیت-خصوصی، از دواج موهگامی، و خانواده، زنان از هم جدا افتادند، هرکدام زن و مادر منفردی در خانه ی مجزائی شدند. تا وقتی با هم بودند، زنان یک نیروی اجتماعی بزرگ تشکیل میدادند. جدا و منفرد از هم، محکوم بکارهای آسپزی و بچه دار، تمام قدرت خود را از کف دادند." (صفحات ۵۵ و ۵۶)

یک چنین تصویری از تغییر وضع زن از کمون اولیه تا جامعه طبقاتی امروزه تنها جواب سوال اول را نمی دهد، و نه تنها کمکی به یافتن و فهمیدن ماهیت روابط اجتماعی ای که ریشه ستم کشی زن می باشد نمی کنند، بلکه به ضد و نقیض گویی بی انتها هم می انجامد. حسیرت در این دو صفحه و نه در هیچ کجای دیگر مقاله حتی اشاره ای باینکه چرا نظام کمونیم اولیه شکسته شد نمیکنند. حتی در پاراگراف آخر صفحه ۵۹ و اول صفحه ۶۰ هم که دوباره به مسأله پدید آمدن مالکیت-خصوصی، خانواده و دولت اشاره میکنند، هیچ تحلیلی نمیآورد، فقط بیان می کنند که چنین و چنان شد. قاعدتاً تحلیل پیدایش جامعه طبقاتی که "سقوط تاریخی زن" را از آن "عصر طلائی" پیشین بدنبال داشت می بایست یکی از مهمترین ارکان این مقاله باشد. ولی بجای آن میخوانیم که "با اوج نظام تازه ی مالکیت-خصوصی... زنان از هم جدا افتادند،" الی آخر. چه عاملی این جدائی را بوجود آورد؟ چگونه شد که در این تحول از کمونیم اولیه به جامعه طبقاتی و پیدایش مالکیت خصوصی زنان که قبلاً در جامعه اولیه "رهبران اجتماعی و اداره کنندگان جماعت هایشان را تشکیل [می] دادند" صاحبان خصوصی وسایل تولید و طبقه حاکم جامعه بعدی نشدند؟ در واقع با این تفسیرات حصیر از انتقال جامعه اولیه به جامعه طبقاتی خواننده متوجه است که در جامعه طبقاتی، لاقلاً در اولین جامعه طبقاتی که پس از شکسته شدن نظام کمونیم اولیه پدید آمد، شاهد پیدایش طبقه حاکمه مؤنثی حاکم بر طبقات محکوم که اکثراً مذکرند، باشد! می بینیم که کمی تفکر و ادامه حطقی "تئوری" حصیر به نتایج مسخره و سؤالات بی جواب منتهی میشود.

در اینجا این سوال مطرح میشود که نمونده
 — که آنطور که از مقاله اثر برمیآید از مردم شناسی هم
 بی اطلاع نیست — چرا به چنین توضیحات بی پایه و
 ضد و نقیضی متوسل میشود؟ غبطهٔ "دموکراسی واقعی"
 و تساوی کامل "کمون اولیه" را میخورد و تاریخ پیشرفت
 عظیم بشریت از کمون اولیه تا با مرور راه، لااقل برای جنس
 مؤنث، يك "سقوط" قلمداد میکنند؟ جواب این
 سوال را بقسمت آخر این نامه موکول می کنیم.

ضرورت یک بررسی واقعاً تاریخی خانواده

گفتم که یکی از اشکالات اساسی مقاله دوم
 ندیده گرفتن فرقه‌های اساسی بین خانواده های جوامع
 طبقاتی مختلف است. بررسی مفصل انواع خانواده در
 جوامع مختلفه در گنجایش و نه در ادعای این نامه
 است. ولی تا آنجا که به بحث فعلی مربوط میشود
 ضرورت دارد.

آنچه باعث بوجرد آمدن خانواده پدرشاهی
 اولیه همراه با پیدایش مالکیت خصوصی و جامعهٔ
 طبقاتی شد، یعنی پیدایش *institutions*
 اجتماعی برای تضمین و تسهیل انتقال مالکیت خصوصی
 ثروت انباشتهٔ اجتماع در دست گروه ممتاز از یک نسل
 به نسل دیگر، مطمئناً نمیتواند دلیل وجودی خانواده
 در کلیه جوامع طبقاتی بعدی باشد و نه میتواند ماهیت
 ستم کشی زن را در رابطه با نقش خانواده در هر
 يك از این جوامع توضیح دهد.
 بطور مثال خانواده ماقبل — سرمایه داری
 را در روستای ایران تا قبل از تغییرات چندین دهه
 اخیر — یعنی تا قبل از نفوذ وسیع روابط کالائی و
 در شرایط زندگی "بخور و نمیر" رعایا در اکثر دهات —
 در نظر بگیریم. واضح است که نقش اجتماعی چنین خان-
 نواده ای "تضمین و تسهیل انتقال مالکیت خصوصی"

(۵) از اینجا پس بعد وقتی صحبت از خانواده ماقبل —
 سرمایه داری و یا خانواده دهقانی میشود منظور
 خانواده تودهٔ عظیم دهقانان است و نه خانواده
 اقلیت حاکم.

ثروت انباشته * نمیتواند باشد، چون اصلاً چنین ثروت
 انباشته ای وجود ندارد. * خصوصیت اساسی يك خانوار
 دهقانی اینست که خود يك واحد تولیدی و یا جزئی از
 آن است. یعنی یا خود خانواده [خانوار] واحد تولیدی
 مجزائی است (در مواردیکه هر خانوار در مزرعه
 مجزائی کار میکند) و یا جزئی از سازمان بزرگتر تولیدی
 است. * این مهمترین خصوصیت خانوار دهقانی (و وجه
 تمایز اساسی آن از خانواده بورژوازی) است. درست
 این خصوصیت خانواده دهقانی است که نه تنها
 موقعیت هر خانوار را در ساختمان اجتماعی ده تعیین
 می کند [مثال: مقام بالای اجتماعی میرابها و
 سربنه ها در دهات ایران]، بلکه تعیین کننده
 روابط افراد در هر خانواده هم می باشد. یعنی
 "ارزش اجتماعی" هر فرد درست بستگی باین دارد که
 وی در کجای این پروسهٔ حیاتی تولیدی می گنجد.
 ببینیم معنی این حرف در مورد "مقام اجتماعی" زن
 روستائی چیست.

(۶) در وجه تولید آسیائی، درست بحالت اهمیت آبیاری،
 که ملزم هماهنگی بیشتر کار زراعی فصلی نیز میباشد،
 سازمان تولید در سطح ده بزرگتر از خانوار است و
 بستگی به وضع تقسیم آب دارد. این واحدهای بزرگتر
 که در نواحی مختلف ایران بنامهای مختلف معروف
 هستند (بنه، حراثه، صحرا ۰۰۰) مشتمل بر
 چند خانوار میشوند، با هم در زراعت و تقسیم نهائی
 محصول سهیم هستند و بر حسب مقدار آب و نحوه
 تقسیم آن مشخص میشوند. زمین زراعی ده يك پارچه
 است و نه مجموعی از مزارع مفرد. بر حسب بنه ها
 نسق بندی میشود و خود این نسق بندی هر چند
 سال یکبار عوض میشود. ساختمان اجتماعی ده نیز
 اساساً بر مبنای همین بنه ها است. بطور مثال رجوع
 شود به کتاب تأثیرات اجتماعی اصلاحات ارضی
 جلال آل احمد (تهران، ۱۳۲۷) صفحات ۲۲ تا ۲۵
 و ۳۱ تا ۳۹. یکی از تأثیرات اجتماعی اصلاحات ارضی
 از هم پاشیدن بنه ها است. در خانوارهایی که صا-
 حب زمین شده اند بتدریج کشت خانواری جانشین
 کشت بنه ای شده است. در خانوارهایی هم که بکارگر
 زراعی مبدل شده اند که دیگر احتیاج به بندی نیست.

یکی از خصوصیات پررنگ تولیدی در یک جامعه عقب مانده ماقبل - سرمایه داری اهمیت حیاتی کار انسانی است: هم بعثت گوی - یعنی از این لحاظ که تولید کشاورزی در چنین شرایط تولیدی ابتدائی و راکد اقتصادی کار انسانی بسیار زیاد می خواهد - و هم بعثت کیفی - یعنی حیاتی بودن کار دسته جمعی در بعضی اوقات سال، مثلاً موقع شخم و فصل درو، در یک نظام اجتماعی که دهقان می باید قسمت عمده ای از محصول را (گاهی تا ۱/۲ محصول را) به مأمورین دولت مرکزی و یا مالکین عمده تحویل دهد، حتی برای امرار معاش در یک سطح "بخور و نمیر" هم کلیه افراد خانواده دهقان مجبور به کار دائمی و شدید می باشند. نیروی کار انسانی اغلب تنها "عامل کشاورزی" (از پنج عامل مشهور: زمین، آب، بذر، گاو، و کار) است که "متعلق" به خود دهقان است. این ملاحظات در رابطه بین بُعد متوسط خانوار روستائی با مقدار زمین و یا آب بخوری منعکس میشود. بُعد خانوار در خانوارهایی که حقایق و یا زمین بیشتری دارند بزرگتر است. مثلاً در روستای فردیس رابطه بین مقدار حقایق و بُعد خانوار اینطور است:

مقدار آب	تعداد خانوار	متوسط افراد خانوار
۵ تا ۳ ساعت	۱۰	۵/۶
۳ تا ۶ ساعت	۳۴	۶/۳۸
۶ تا ۱۲ ساعت	۳	۶/۳۳
۱۲ تا ۲۱ ساعت	۲	۹/۰

در مطالعه دیگری رابطه بین مقدار زمین و بُعد خانوار آورده شده^۷:

مقدار زمین	بعد متوسط خانوار
خوش نشین	۵/۴
صاحب زمین کمتر از ۱/۵ هکتار	۵/۷
صاحب زمین بیش از ۴ هکتار	۷/۶

جالب اینجاست که درصد باسوادان در خانوارهای خوش نشین تقریباً دوبرابر دهقانان کم زمین است. برخلاف دهقانان کم زمین که برای امرار معاش بخور و نمیر احتیاج به کار اطفال خود در مزرعه دارد خوش نشینان فرزندان خود را بیشتر بعدرسه میفرستند.

یک مثال گویای دیگر مربوط به دهات اطراف یزد، نائین و اردستان از استان اصفهان است. در این نقاط بهترین عامل کشاورزی "آبست" جامع آب همه تحت مالکیت خصوصی هستند، در حالیکه مالکیت خصوصی در زمین حتی در قرون ۱۹ و ۲۰ هم ندرتاً مشاهده میشود. حقایق هر خانوار حداکثر زمین قابل کشت آنرا تعیین می کنند. این محدودیت بقدری شدید است که مساحت متوسط زمین تحت کشت یک خانوار فقط ۰/۶۳ هکتار است. در چنین وضعی برای دهقان استفاده از حیوانات در کشت صرفه ندارد، کلیه کارهای زراعی با دست و پا بیل انجام میگردد، کار اطفال کفایت رجای کار حیوان را پرمی کنند. درست باین دلیل غلظت جمعیت در این ناحیه (تعداد افراد در هر هکتار زیر کشت) تقریباً یک برابر و نیم نواحی مجاور است که از آب فراوان رودخانه و چشمه و چاه برخوردارند و از حیوانات در کار کشت استفاده می کنند [دهات اطراف فریدن، شهرضا، و نجف آباد]. در ناحیه اول غلظت جمعیت ۴/۹ نفر در هکتار است و در ناحیه دوم ۲/۸ نفر در هکتار. درآمد سالانه دهقانان ناحیه اول حدود یک پنجم دهاقین ناحیه دوم است [۴۶۹ ریال در سال و ۲۰۵۶۶ ریال در سال]^۸. وجود روابط شدیدی تحنگی بین اطفال و پدر انعکاسی است از این ضرورت حیاتی استفاده از کار اطفال. همینطور ضربد العظماهی نظیر "بچه نعمت خداست" و "هر آنکس که دندان دهد نان دهد".

همانطور که اشاره شد این نقش خانواده بعنوان یک واحد تولیدی و این اهمیت کار انسانی در این سازمان تولید در چنین شرایط اجتماعی ظالمانه و شرایط تولیدی ابتدائی است که تعیین کنند رسوم و ارزشهای اجتماعی میباشد. بویژه در مورد زن:

(۸) گزارش اقتصادی گروه تحقیقی مؤسسه تحقیقات اجتماعی دانشگاه تهران درباره اوضاع کشاورزی در استان اصفهان، مجله تحقیقات اقتصادی، شماره ۹-۱۰، مرداد ۱۳۴۴.

(۷) هر دو جدول از کتاب جامعه شناسی روستای ایران، خسرو خسروی، تهران، ۱۳۵۱، صفحات ۱۱۱ و ۱۱۲.

مهمترین عاملی که عمدتاً مقام و ارزش زن را در چنین جوامعی تعیین می کند قابلیت باروری زن، قابلیت تولید مثل او میشود؛ یعنی قابلیت او در تولید دستهای بیشتر کار^۹ این یک قابلیت زن — قابلیت تولید ایادی کار — برای ده و برای خانوار مهمترین و با ارزشترین قابلیت اوست. علت سن پائین ازدواج در روستاها واضحاً همین است. در روستاهای ایران از دختران ۱۰ تا ۱۴ ساله ۷۹/۶٪ شوهر دارند و از دختران ۱۵ تا ۱۹ ساله ۹۵/۹٪ (آمار نمونه سال ۱۳۵۰) در حالیکه رقمهای مشابه برای نقاط شهری بترتیب ۱۹/۵٪ و ۵۷/۴٪ می باشد.

در این رابطه است که می توان فهمید چرا در این نوع جوامع ارزش بسیار بالاتری برای اولاد ذکور قائلند: یک زن می تواند فرزندان بسیاری ببار آورد که همگی میتوانند کمک کار زراعی باشند. از آنجا که خانوادها در اکثر قریب باتفاق این جوامع دهقانی پدرتباری است^{۱۰} دختر پس از ازدواج به خانوار شوهر می پیوندد، یعنی از نظر خانوار پدری، درست موی قعیکه دختر بمنینی میرسد که کمک کار تولیدی در اقتصاد خانوار مهم میشود، خانوار از این سهمیه کار تولیدی وی محروم میشود، در نظر خانوار پدری بزرگ کردن دختر — اگر چه تا قبل از ازدواج دختر هم مانند سایر اولاد جزء فعال تولید خانواری است — در واقع زحمتی است که ثمره مهم آن نصیب خانوار دیگری میشود. پرداخت شیرها از طرف خانوار داماد در واقع جبرانی است برای این محرومیت خانوار عروس و

۹) واضحست که این بمعنی این نیست که تسها "کار" زن دهقان تولید مثل است. زنان دهقان مانند هر عضو دیگر خانوار دهقانی، حتی کودکان و کهنسالان بسایر فعالیتهای تولیدی نیز اشتغال دارند: کارهای کشاورزی، دامپروری، صنایع دستی خانگی، و غیره. همانطور که قبلاً هم اشاره شد اصولاً کار شدید و دائم کلیه افراد در چنین جوامعی ضرورت حیاتی است، حتی کهنسالان نیز بنوعی سهم خود را ادا می کنند (مثلاً با نخ رسی، کمک در تهیه خشکبار و غیره). ولی در اینجا هدف، مشخص کردن آن نقش اجتماعی است که تعیین کنند "ارزش اجتماعی" زن، یعنی ریشه ستم کشی زن است.

۱۰) علل تاریخی این مطلب را بیحث دیگری ماکول می کنیم.

تشکری برای این زحمت. برعکس، اولاد ذکور نه تسها در خود خانوار می مانند بلکه با اضافه کردن زن و اولاد بخانوار بر ایادی کار می افزایند. علاوه بر این در نظر روستائی تسها تضمینی که در مقابل مصائب پیری دارد امیدش به زندگی در خانوار فرزند ذکور است. از نظر خانوار پدر (وشوهر) هر چه تعداد اطفال ذکور بیشتر باشد ارزش مادر خانوار بیشتر است^{۱۱}: ترس از باکره نبودن قبل از ازدواج، پس از ازدواج تبدیل به کابوس نازا بودن میشود و پسر از حاملگی مبدل به دلهره ای که آیا پسر خواهد بود. واضحست که منظور از این توضیحات توجیه

روابط اجتماعی روستاها نیست، بلکه هدف، نشان دادن این مطلب است که در چنین جوامعی ریشه روابط اجتماعی، از جمله روابط خانوادگی، در ساخت سازمان تولید اجتماعی است و نه رسوم و آداب و یا فرهنگ "عقب مانده" روستا و غیره و ذلك تا زمانیکه تلاش بقای حیات، زندگی بخور و نهی روستائی تا باین حد به کار شدید انسانی، به کار دائم کلیه اعضای خانوار، بستگی دارد، این رسوم و ارزشها را با وضع احکام اخلاقی، هر چند هم اخلاقیات را دیکال

۱۱) انعکاس این امر را در فولکلور روستاها هم میتوان دید. اینجا فقط یک مثال می آوریم. غلامحسین سعیدی در کتاب ایلخچی (تهران، ۱۳۴۲) در شرح مراسم عروسی این ده مینویسد: "شب برای آوردن عروس مرد وزن دسته جمعی به خانه عروس میروند، مردها بیرون در می ایستند. زن ها و حسن ترین مرد فامیل داماد وارد خانه می شوند، زنها می زنند و می رقصند، ساکت که شدند، پیرمرد جلو میرود و با شال پشی کمر عروس را سفت می بندد و کلاه خود را بسر او می گذارد و با صدای بلند تعریف عروس را می کند و از وی میخواهد که برای فامیل او هفت پسر و یک دختر بیاورد. با این دویستی:

گلین گلین ناز گلین اینچی لرین دوز گلین
یدی اوغلان ایسته رم سون به شیکون قیز گلین

ترجمه:

عروس عروس نازی زلفهائیت را مرتب کن
هفت پسر از تو میخواهم و آخر سر یک دختر
(صفحات ۱۳۸ و ۱۳۹)

باشد، نمیتوان از بین برد. بدون یک انقلاب ارضی ریشه‌ای، همراه با مکانیزه کردن زراعت و صنعتی شدن کشور حل هیچ یک از این مسائل را نمیتوان مطرح کرد، یعنی مسائل ستم‌گشی زن روستائی را نمیتوان جدا از انقلاب ارضی عنوان کرد.

در دههٔ اخیر در ایران، با اجرای مراحل مختلف اصلاحات ارضی، با ازدیاد جریان مبادلهٔ کالائی و با بسط وسیع روابط پولی در دهات، بسیاری از این نهاد های کهن اجتماعی از هم پاشیده شده، مثلاً بنده بندی بتدریج در حال از بین رفتن است. رابطه کارمزدی جانشین سهم‌بری شده است. روابط اجتماعی روستا در حال حاضر از یک دوران انتقالی پر تلاطمی میگذرد. دوران انتقال از روابط کهن آسیائی به روابط کاپیتالیستی. در چنین شرایطی ستم زن نیز شکلهای جدیدی بخود میگیرد که مرتبط با این روابط جدید است. بحث مفصل ماهیت این روابط را به فرصت دیگری می‌گذاریم.

نقش خانواده در جامعه سرمایه‌داری

از آنچه در باره خانواده ماقبل - سرمایه‌داری گفته شد واضحست که آن خصوصیت اساسی خانواده ماقبل - سرمایه‌داری یعنی واحد تولیدی بودنش، که تعیین‌کننده روابط اعضای خانواده و ارزش اجتماعی هر کدام است، در مورد خانواده بورژوائی^{۱۲} در جامعه سرمایه‌داری اصلاً صدق نمی‌کند.

خانواده بورژوائی یک واحد تولیدی نیست. مطالعه تغییراتی که در خانواده در طی پیدایش و انکشاف سرمایه‌داری، در اروپای غربی رخ داد، بخصوص در دوره انقلاب صنعتی، بخوبی این پروسه تفکیک تولید کالائی از خانواده را نشان می‌دهد. با تعمیم تولید

۱۲ بحث فعلی را در مورد خانواده بورژوائی به بحث در باره خانواده بورژوائی طبقه کارگر در جامعه سرمایه‌داری محدود می‌کنیم. از آنچه خواهد آمد واضح خواهد بود که آنچه در باره نقش اساسی این خانواده گفته میشود بهیچوجه نمیتواند در مورد خانواده بورژوائی سایر طبقات در جامعه سرمایه‌داری صادق باشد. این بحث اخیر را به فرصت دیگری می‌گذاریم.

کالائی، تولید از خانه به کارخانه منتقل شد. از این بعد تولیدی که در خانه میماند صرفاً تولید ارزش‌مصرفی است و نه ارزش مبادله‌ای. نقش اساسی - ای که از این بعد این تولید خانگی در وجه تولید سرمایه‌داری بعهده دارد تجدید تولید نیروی کار است. اگرچه در نظام سرمایه‌داری خرید نیروی کار کالا میشود، ولی تجدید تولید این کالا عمدتاً (و بخصوص در مراحل اولیه انکشاف سرمایه‌داری) از تولید کالائی خارج میماند. عامل این تجدید تولید، خانواده (بورژوائی) طبقه کارگر و بار عمدهٔ این کار غیرتولیدی [غیرتولیدی بمعنی کاپیتالیستی آن] برعهدهٔ زن خانه‌دار در این خانواده است. ولی این کار خانگی مستقیماً هیچ سهمی در ارزش‌نیروی کار ندارد. ارزش‌نیروی کار مانند هر کالای دیگر معادل زمان کار لازم اجتماعی است که برای تولید این کالا لازم است. این زمان کار بهیچوجه شامل زمانی که زن خانه‌دار صرف‌بخت و پز و شستشو و بچه‌داری و سایر کارهای خانگی میکند نمیشود، بلکه زمان کار است که برای تولید کالاهائی که کارگر برای ادامه زندگی احتیاج دارد لازمست: مواد غذایی، لباس، خانه، و غیره. ولی از آنجا که این تجدید تولید نیروی کار از طریق خانواده انجام میگیرد و قسمت عمده‌ای از کار لازم (ولی نه کار تولیدی از نظر کاپیتالیستی) توسط زن خانه‌دار انجام میگیرد و همچنین تولید کارگران آینده هم از طریق خانواده انجام میگیرد. مزد کارگر نه تنها باید کفاف ادامه حیات خود او را بدهد بلکه باید بتواند کالاهای مورد نیاز ادامه حیات زن و فرزندانش را هم بخرد. توجیه بورژوائی برای اختلاف مزد بین زن کارگر و مرد کارگر درست بر این پایه است. یعنی این نقش خانواده در ضمن کمک میکند به استعمار بیشتر زن کارگر.

ریشه ستم‌گشی اکثریت زنان (زنان خانواده‌های کارگری) در جامعه سرمایه‌داری درست در همین جا نهفته است: در جامعه بورژوائی ارزش یعنی ارزش مبادله‌ای. و تولید ارزش (ارزش مبادله‌ای) معیار اساسی تعیین‌کننده قدرت و ارزندگی و سزاوار پاداش بودن است. درست بهمین دلیل است که اقتصاد - سیاسی بورژوائی مجبور با اختراع تئوریهای مختلف برای اثبات اینکه سرمایه تولید ارزش می‌کند بود. - چون فقط در آن صورت سرمایه‌دار سزاوار مافعی است که میبرد. کار زن خانه‌دار هر چند در هم‌کسخت و خسته‌کننده

شرط لازم "احقاق حقوق مساوی"

یا بیراهه‌ای به ترکستان؟

"تا وقتی زنان بطور دسته جمعی کاری -
میکردند، برانداختن آنان امکان نداشت." اما با اوج
نظام تازه، مالکیت خصوصی، ازدواج مونوگامی و
خانواده، زنان از هم جدا افتادند هرکدام زن و
مادر مفردی در خانه‌ی مجزائی شدند. تا وقتی با هم
بودند، زنان یک نیروی اجتماعی بزرگ تشکیل میدادند.
جدا و مفرد از هم محکوم بکارهای آشپزی و بچه داری
تعم قدرت خود را از کف دادند. (ص ۵۶ تمام
تاکیدها از ماست) قبلاً باشکالات و تناقضات تو-
ضیحات فوق در مورد انتقال از جامعه کمون اولیه به
جامعه طبقاتی اشاره کردیم و پرسیدیم که چرانبسته
متوسل به چنین تفسیراتی میشود؟ جواب این سوال
را در لابلای سطور بخش آخر مقاله اول میتوان یافت.
اگرچه خود حصیر لاقط در مقاله ترجمه شده در
جزوه مزبور منطق توضیح "تاریخی" فوق را ادامه
نمی دهد ولی نویسندگان مقاله اول این منطق را
به نتیجه سیاسی آن میرسانند: "۰۰۰ برای احقاق
این تساوی تساوی زن و مرد ۰۰۰ تشکل زنان
بصورت یک نیروی اجتماعی لازم است." (ص ۳۵ تاکید
از ماست) یعنی "تئوری" فوق الذکر حصیر در واقع
منطق باقی برای توجیه فمینیسم است. بدون تحلیل
مشخص علل ستم کنی زن در جوامع مختلف و ارتباط
مشخص آن با سایر روابط بنیادی جامعه، با سازمان
کار ذخیره ای را که بدین ترتیب "آزاد" میشود یعنی
نیروی کار زنان خانه دار را، "جذب" کنند -
با در نظر گرفتن اینکه بدلائل سیاسی در این موقعیت
فعلی بورژوازی نمی تواند این کار را از طریق بالابردن
سریع و زیاد میزان استثمار، یعنی پائین بردن سطح
زندگی کارگران هم بکند. احتمال تحقق چنین تجدید
سازمانی در اقتصاد کاپیتالیستی بسیار ناچیز است.
بکلام دیگر، مبارزه بر محور چنین مطالباتی
فرصتهای زیادی برای آموزش آژیناسیون و سازماندهی
در راه انقلاب اجتماعی ایجاد خواهد کرد.

و طاقت فرسا باشد، هرچقدر هم که وقت صرفش بشود.
بمعنی بورژوازی هیچ ارزشی ندارد. اگرچه برای
تجدید تولید نیروی کار، کاریست لازم. درست بهمین
علت است که برخلاف عرف رایج بورژوازی که بنا بر آن پاداش
کار حق الزحمه ایست که برای آن کار پرداخت میشود
زن خانه دار برای کار خانگی حق الزحمه ای دریافت
نمی کند: کار خانگی بمعنی بورژوازی کاریست،
چون تولید ارزش (مبادله ای) نمی کند.

بدین ترتیب اهمیت مبارزه برای اجتماعی کردن
تجدید تولید نیروی کار، یعنی از بین بردن این نقش
اساسی خانواده بورژوازی طبقه کارگر، روشن میشود.
همچنین مبارزه بر علیه استثمار بیشتر زنان کارگر که
بورژوازی آنها بر اساس این نقش خانواده توجیه می کند.
مطالباتی نظیر مطالبات ذیل چنین جهتی را برای
این مبارزه فراهم میآورند:

- ایجاد مراکز رایگان بخرچ دولت برای
نگهداری و توجه از اطفال تحت کنترل خود مردم
ونه دولت.

- ایجاد خدمات رایگان یا ارزان قیمت
بخرچ دولت برای نظافت و نگهداری منزل رختشویی
و غیره.

- ایجاد مراکز عمومی تهیه غذای رایگان یا
ارزان قیمت [بخرچ دولت].
- از بین بردن هرگونه اجحافات در سیستم
مزدی و استخدام بر اساس جنس، ملیت، نژاد، و
غیره.

- ایجاد شغل برای کلیه کسانی که دنبال
کار هستند، بدون پائین آوردن مزدها، و همراه با
کم کردن ساعات کار.^{۱۳}

۱۳) اجتماعی کردن تجدید تولید نیروی کار تضاد
منطقی با نظام سرمایه داری ندارد. ولی با در نظر
گرفتن مرحله فعلی انکشاف سرمایه داری و لزوم بالارفتن
بازدهی کار بسطی که این اجتماعی کردن را برای
سرمایه داران مقرون بصره بکند، تحقق پذیری چنین
مطالباتی در چارچوب سرمایه داری بسیار بعید است.
زیرا تحقق این مطالبات مستلزم تغییرات مهمی در
سازمان اقتصاد خواهد بود، مستلزم ترقی سریعی در
میزان انباشت بمنظور گسترش وسیع و ایجاد بخشهای
تازه "خدماتی" خواهد بود که هم بتواند این تجدید
تولید نیروی کار را بحدی بگیرد و هم بتواند نیروی

تولید اجتماعی، غیره و غیره، نویسندگان جزوه برای حل مساله ستم کشی زن حکم می کنند: " زنان جهان! متحد شوید!" — بدون اینکه حتی يك كلمه در تمام اين بخش [چند كلمه هم درباره ی برخورد اپوزیسیون انقلابی ایران با مسائل ستم کشیدگی زن در ایران] و یا در جای دیگری از جزوه اشاره ای شده باشد که در چه برنامه ای وجه محوری متحد شویم؟ از چه طریقی مبارزه کنیم؟ تکلیف زنان طبقات مختلف در این اتحاد چه میشود؟ از میان راه حل های متفاوت و متناقض طبقاتی برای حل " مساله زن " کدام را دنبال کنیم و چرا؟

بجای طرح این سوالات اساسی، در مقاله " فوق الذکر با پیشنهادات سیاسی ای روبرو هستیم که — آگاهانه یا نا آگاهانه — نتیجه منطقی فمینیسم و اسپانته نیسم (spontaneism) است:

"... ولی نکته ی مهم اینجا است که يك زن نه فقط بعنوان کارگر مورد استثمار قرار میگیرد (اگر کارگر باشد) بلکه از هر طبقه ای که باشد يك محرومیت عینی بعنوان زن میکند. (و اگر از اقلیت های ملی و یا از نژادی غیر از نژاد سفید باشد، محرومیت دیگری هم از این نقطه ی نظر تحمل میکند). بنابراین وقتی آگاهی زن از یکی از این محرومیتها شروع شد، این آگاهی فقط شروع يك پروسه ی انقلابی است. واضح است که این آگاهی از آن محرومیتی آغاز میشود که زن آگاهی ذهنی بیشتری نسبت بآن یافته باشد. پس وقتی زنی

محرومیت خود را بعنوان زن مورد سؤال قرار داد، وقتی بدنبال ریشه های این محرومیت بود، و وقتی علیه آن عصیان کرد، دینامیک این عصیان او را بعصیان علیه تمام استثمارها و نابرابریها خواهد کشاند. (ص ۳۹) تاکید بر جمله آخر از ماست. این دینامیک مرموز عصیان علیه يك ستم که خبر به عصیان علیه تمام استثمارها و نابرابریها خواهد شد نه پایه منطقی دارد و نه پایه تاریخی. فقط يك آرزوی اخلاقی است. طریقه جنبش زنان برای کسب حق رای چه در اروپای غربی و چه در امریکا گویاترین نفی این ادعا است. برای احقاق تساوای زن و مرد — که در واقع وسیع تر کردن بورژوا — دموکراسی است — راه حل های طبقاتی متفاوت وجود دارد. هیچ الزام عینی در ماهیت ستم کشی زن و یا در "دینامیک عصیان" زن بر علیه محرومیتها وجود ندارد که باعث شود خود بخود وبدون يك دخالت آگاهانه و با برنامه صحیح انقلابیون مارکسیست اکثریت جنبش راه حل طبقه کارگر را (که تنها طبقه ایست که در این دوره تاریخی میتواند بر علیه تمام "استثمارها و نابرابریها" پیگیرانه بجنگد) انتخاب کنند. اگر برخلاف این بود کار انقلابیون بسیار ساده می بود: اقشار ستم زده هر يك با عصیان بر علیه يك ستم و تحت نیروی محرکه "دینامیک این عصیان" به عصیان "بر علیه تمام استثمارها و نابرابریها" کشانده می شدند. در واقع برای عناصر آگاه مارکسیست کاری نمی ماند، بجز شاید دامن زدن بآتش این عصیانها. اشکال در اینجا ختم نمیشود: این آرزوی اخلاقی يك توجیه اخلاقی هم لازم دارد: " زنان



درست بعد از غلبه بی پایانی که در طی قرون دیده اند از نقطه نظر عینی یک نیروی انقلابی تشکیل می دهند* (ص ۴۰) ناکید از ماست) معیار اینکه زنان که هیچ معنی نمیتوان داشته باشد جز کل زنان یعنی زنان از هر طبقه ای یک نیروی انقلابی آنهاست از نقطه نظر عینی! هستند یا نه هیچ ربطی به مقدار ظلم بی پایان و مدت زمان ظلم کشی قرون آنها ندارد. انقلابی بودن با نبودن آنها در جنگ طبقاتی [بخصوص از نقطه نظر عینی بستگی به موقعیت آنها در روابط تولید اجتماعی دارد. بستگی به این دارد که به کدام طبقه متعلقند. اگرچه افراد ممکن است از طبقه خود بگریزند و به طبقه انقلابی به پیوندند. ولی وقتی صحبت از فرد نیست بلکه از "زنان صورت یک نیروی اجتماعی" است چنین توجهاتی (که زنان از نقطه نظر عینی یک نیروی انقلابی تشکیل میدهند) جز خیالبافی خنده بورژوازی نیست. این آرزوها و توجیهات اخلاقی یک حکم اخلاقی هم بدنیال دارد که تصویر رهایی نویسندگان را از "دینامیک عصیان" کامل می کند:

"آگاهی زنان را از کدام زاویه میتوان سریعتر بالا برد و توسعه بخشید؟ حتی یک زن کارگر ایرانی را در نظر بگیریم. آیا از نظر ذهنی این زن بیشتر بعنوان یک زن احساس ستم کشیدگی میکند یا بعنوان کارگر؟ شرایط اجتماع ایران را که بیاد آوریم فکر نمیکنیم شکی بجا بماند [!] که زن ایرانی چه کارگر چه دهقان چه مغام و چه خانه دار و... در درجه اول ستم کشیدگی اش را در این می بیند که زن است." (ص ۴۰)

و کمی بعد: "پس می بینیم [!] که زنان بعزت این محرومیت شدید عینی و ذهنی بعنوان زن زودتر آگاهی به محرومیت خود بعنوان زن میبرند و از اینجا است که میتوان یک پروسه عمیق و انقلابی را در بالا بردن آگاهی اجتماعی زنان بسیج آنان بصورت یک نیروی عظیم پیشرفته ی انقلابی، یک نیروی پشتیبان انقلاب و نیرویی که در تحریک اجتماع و پیش بردن هدفهای انقلاب و بشر رساندن آنها میتواند نقش بسیار موثری را بازی کند، شروع کرد." (ص ۴۰)

فمینیسم نه تنها خود علت ستم کشی زن را در زن بودن می بیند بلکه در اینجا حکم میکند که حتی زنان کارگر و دهقان هم الزاماً همین دید را

دارند! (ص ۴۰) در درجه اول ستم کشیدگی اش را در این می بیند که زن است." (ص ۴۰) خواب و خیال خود را در مورد "وحدت زنان" با واقعیت مبارزات طبقاتی اشتباه میگیرد و ادعا میکند که می توان زنان را از هر طبقه که باشند "بصورت یک نیروی عظیم پیشرفته ی انقلابی یک نیروی پشتیبان انقلاب" بسیج کرد! جای سنی تاسف است که در عرض صد سال گذشته جنبش جهانی کمونیستی باین کشف تاریخی نائل نیامده بود. وگرنه تا بحال نقشها نیمی از بشریت را با استناد از این میان بر تاریخی "بر علیه تمام استثمارها و نابرابریها" بسیج کرده بود. بلکه میان خود طبقه بورژوا هم با موفقیت از این راه شکافی انداخت و لاقول نیمه مونت طبقه بورژوا را به پشتیبانی از نیروهای انقلابی بسیج میکرد!

راه چنین "راه حل" نائی برای مبارزه بر علیه ستم کشی زن "بسیج زنان" بصورت یک نیروی عظیم پیشرفته ی انقلابی" نتیجه خطی علت ستم کشی زن را در زن بودن دانستن است (باضافه یک فرض بی پایه که صرف ستم کشیدن باعث انقلابی بودن میشود). در جوامعی مانند ایران که اگرچه وجه غالب تولیدی در آن سرمایه داری است هنوز بسیاری نهاد های اجتماعی از دورانی انتقالی میگذرند و بخصوص در سطح روستاها هنوز باقی مانده های رسوم اجتماعی کهن تا حد زیادی برقرار است، نمیتوان برخورد یکسانی با مساله ستم کشی زن در سطح کل جامعه داشت. علی الخصوص دیدیم که در روستاها چرا نمیتوان مساله روابط افراد در خانوار را و جمله مساله موقعیت ارزش اجتماعی زن را از کل وضع اقتصاد روستا جدا کرد و چگونه تغییر این روابط بستگی جدانا پذیری با انقلاب ارضی ریشه ای و صنعتی شدن کشور دارد.

همینطور دیدیم که چطور ریشه ستم کشی زن در طبقه کارگر در نقش خانواده بعنوان عامل تجدید تولید نیروی کار میباشد. و چطور مبارزه بر علیه این ستم بستگی بمبارزه برای اجتماعی کردن تجدید تولید نیروی کار و مبارزه بر علیه استثمار بیشتر زن کارگر دارد و چرا تحقق مطالبات در این جهت در قالب نظام سرمایه داری بسیار غیر محتمل است و در نتیجه مبارزه بر علیه ستم کشی زن را چگونه میتوان با مبارزه بر علیه خود نظام سرمایه داری، یعنی مبارزه برای انقلاب اجتماعی پیوند داد.

جای چنین برخوردی. در مقاله مزبور فقط بزرگ نکه مکرراً پافشاری شده است: "لزوم جنبش مستقل زنان" (ص ۴۱). وجود یک جنبش زنان که مسائل مخصوص زن را در اجتماع مطالعه و برای احقاق حقوق زن تلاش میکند، تنها عاملی است که میتواند احقاق حقوق زن را در جریان تحول اجتماعی تضمین کند. (صفحات ۴۱ و ۴۲) و حتی در دنباله این استدلال ادعا میشود که علت اینکه زنان در انقلاب الجزایر به حقوق مساوی با مردان دست نیافتند و یا در دوره استالین بعضی از قوانین کهنه ای که حقوق زنان را پایمال میکرد دوباره بازگردانده شد همین فقدان جنبش مستقل زنان بود! (ص ۴۲)

از آنجا که در هیچ کجای مقاله صحبتی از برنامه سیاسی جنبش جنبشی و ماهیت طبقاتی آن نشده، چنین ادعائی واقعاً به کیمیاگری میماند. چون در واقع نه تنها برای حل مسائل ستم کشی زن، بلکه برای بسط نتایج انقلاب مستعمراتی، و حتی برای مبارزه بر علیه بوروکراسی شوروی هم یک کیمیای ساده تشکیلاتی کشف شده: تشکیل مستقل زنان.

اولاً دست آورد های انقلاب اکبر برای زنان از قوانین مترقی در مورد ازدواج و طلاق مقررات کار گرفته (که حتی از قوانین پیشرفته ترین کشورهای بورژوازی اروپای غربی هم مترقی تر بود) تا اصلاحات اجتماعی ای که در راه اجتماعی کردن کارهای خانگی صورت گرفت (ایجاد غذاخوریهای عمومی شیرخوارگاهها، وغیره) نتیجه وجود یک "جنبش مستقل زنان" نبود بلکه ثمره یک انقلاب اجتماعی برهبری یک حزب انقلابی بود که برنامه اش و مبارزه و عملکردش آگاهانه در راه پایان دادن به کلیه اشکال ستم و استثمار یعنی برانداختن سیستم سرمایه داری و تلاش در راه ساختن یک جامعه سوسیالیستی بود. از دست رفتن برخی از این دست آورد ها هم درست همراه با انحطاط بوروکراتیکی دولت شوروی و درست بهمان دلایلی بود که باعث پیدایش و تحکیم قشر بوروکراسی و انحطاط دولت کارگری شد. بقول تروتسکی: "حمله ناگهانی و مستقیم به خانواده کهن محال از آب درآید... نه بدلیل فقدان اراده، نه جزم و نه باین دلیل که خانواده چنان محکم در قلوب مردان جای داشت. درست برعکس پس از یک دوره کوتاه عدم اعتماد نسبت به حکومت و شیرخوارگاه ها، کودکان ها و سایر موسساتش، زنان کارگر، و به دنبال آنها دهاقین

پیشرفته تر، مزایای بی اندازه مراقبت دسته جمعی از کودکان و اجتماعی کردن کل اقتصاد خانگی را حس کردند. متأسفانه جامعه پیش از حد فقیر بود و سطح فرهنگ، پایین. منابع واقعی دولت با برنامه ها و مقاصد حزب کمونیست مطابقت نمیکرد. خانواده را نمیتوان از بین برد. باید آنرا جایگزین کرد. آزادی زن بر پایه "احتیاج عمومیت یافته" غیرقابل تحقق است. بزودی تجربه این حقیقت تلخ را که مارکس هشتماد سال قبل بیان کرده بود ثابت کرد. (انقلابی که بآن خیانت شده فصل هفتم، "خانواده، جوانان، و فرهنگ") این عقب ماندگی اقتصادی روسیه، صدمات جنگ داخلی و مغرب ماندن انقلاب در آنجا پس از شکست انقلاب در اروپای صنعتی بود که باعث پیدایش انحطاطات بوروکراتیکی و بتدریج تحکیم قشر بوروکراسی و از دست رفتن بسیاری از دستاورد های انقلاب اکبر و شکست بسیاری از انقلابات بعدی شد. واضحست که در هر قدم بوروکراسی این عقب نشینی های خود را توجیه هم میکرد مثلاً همراه با تخیلات سیاست دولت در مورد قوانین ازدواج و طلاق و محدودیت شیرخوارگاهها و غذاخوریهای عمومی و سایر این نوع اصلاحات تبلیغات بوروکراسی در باره تقدس خانواده و نقش انقلابی خانواده پرولتاریائی (!) هم بلند شد.

تأیید همانطور که قبلاً هم اشاره شد لزوم تشکیل واحد برای مبارزه زنان بر علیه ستم تنها در صورتی میتواند پایه هطقی داشته باشد که ریشه ستم کشی تمام زنان یکی باشد، مثلاً زن بودنشان و یا وجود یک رابطه اجتماعی مثلاً "خوشواده پدر-شاهی". در غیر این صورت هیچ کیمیای تشکیلاتی نمیتواند بین زنان طبقه کارگر که پایان به ستم و استثمارشان مستلزم برانداختن کل نظام سرمایه دارست با زنان بورژوا و وحدت طلایی ایجاد کند. مساله اساسی بررسی صحیح ریشه های ستم کشی و تکوین برنامه سیاسی برای عمل انقلابی منتج از چنین بررسی است. شکل تشکیلاتی که در هر شرایط مشخص چنین مبارزه ای بخود میگیرد کاملاً تابع این برنامه سیاسی است و اینکه در آن شرایط مشخص بهترین شکل تشکیلاتی چیست.

عمیقترین در شرایطی نظیر سالهای اواخر دهه ۱۹۶۰ و اوایل دهه ۱۹۷۰ که بعمل تاریخی مشخص جنبشی نظیر جنبش آزادی زنان ظهور می-

کند. وظیفه انقلابیون این نیست که مانند مجتهد بالای ضرب فتوی بدهند که آیا چنین جنبشی واجب است یا مستحب. بلکه تکلیف اساسی در اینست که با بررسی ماهیت طبقاتی این جنبش و ریشه رادیکالیستی آن این قشر، یعنی با درک صحیحی از رابطه یک جنبش مشخص با جنبش کارگری و کل مبارزات در راه انقلاب سوسیالیستی رهنمون سیاسی صحیحی برای شرکت در این جنبش پیدا کنند.

اگرچه نوع و شکل بخصوص دخالت مارکسیستهای انقلابی در چنین جنبشهایی بستگی به کلیه این شرایط مشخص فوق الذکر دارد ولی مانند دخالت کمونیستهای انقلابی در جنبش هر قشر ستندیده دیگری یک رهنمون مهم برای آن وجود دارد. دخالت انقلابیون دو جنبه

مرتبط بهم دارد: بردن خط طبقاتی، پرسپکتیو سوسیالیستی، بداخل جنبش مزبور و مبارزه برای جلب و بسیج بدو در این پرسپکتیو و از طرف دیگر بردن مساله ستم کشی قشر مزبور بداخل جنبش کارگری (بعنايه جزئی از پروسه تکوین آگاهی سیاسی انقلابی طبقه کارگر).
 بقول لنین "اگر کارگران طوری تربیت نشده باشند که به همه و هرگونه موارد خودسری و ظلم اعمال زور و سزه استفاده، اعم از اینکه این موارد مربوط به هر طبقه ای باشد جواب بدهند. — و آنهام جوابی فقط از نظرگاه سوسیال دموکراسی ده غیر آن — در اینصورت معرفت طبقه کارگر نمیتواند معرفت حقیقتاً سیاسی باشد". ■

آذر عاصی پاریس پدیده ۱۳۵۳

باقیمانده از صفحه ۲

بیا کرده است. حتی رژیم ایران هم در این مسابقه عقب نمانده است. در طی سال گذشته چندین کتاب از آثار سولوتیتسین بصورت پاورقی در روزنامه های اطلاعات و کیهان بچاپ رسیده است. رژیم که در سرکوبی، شکنجه، و کشتار مخالفین سیاسی خود شهرت جهانی پیدا کرده است، سنگ دفاع از سولوتیتسین را به سینه می زند! در مقابله با چنین رجزخوانی هایی دفاع از سولوتیتسین در مقابل بوروکراسی شوروی، اگرچه وظیفه لازم همه مارکسیستهای انقلابی است، ولی کافی نیست. اهمیت مقاله درست خدل، "حمله سولوتیتسین به استالینیزم" و انقلاب اکبر، درست در ارائه یک تحلیل مارکسیستی از تضاد های این جناح از اپوزیسیون شوروی در فهم استالینیزم می باشد.

مصاحبه طارق علی با یکی از رهبران سابق گارد سرخ که از شرکت کنندگان فعال انقلاب فرهنگی چین بوده است، در چند صفحه معدود، نکات مهمی را در باره ماهیت جنبش گارد های سرخ، نقش بسیج توده ای، و نقش جناح های مختلف بوروکراسی چین در این وقایع تاریخی روشن می کند.

"چشم اندازها و وظایف در شرق" سخنرانی لئون تروتسکی بنحسب سوهین سالگرد "دانشگاه کمونیستی برای زحمتکشان شرق" در ۲۱ آوریل ۱۹۲۴ می باشد. در این سخنرانی چندین نکته مهم در باره ویژگیهای انکشاف ناموزون و مرکب انقلاب در شرق بزبان ساده ای بیان شده است.

در شماره قبل در قسمت معرفی و نقد کتاب، نقدی بر جزوه "در باره ستم کشیدگی زن در ایران" نوشته شده بود. یکی از نویسندگان این جزوه این بحث را در این شماره تحت عنوان "مارکسیسم یا فمینیسم؟" دنبال می کند.



امید داریم که این رابطه متقابل که بین کند و کاو و خوانندگان آن از همان شماره اول شروع شده، با ارسال مقالات و پیشنهادات، ادامه بیاید و محکم تر شود.

KANDOKAV
73A STAPLETON ROAD
LONDON S.W.17.

از طریق این نشانی
با ما تماس بگیرید:

کند و کاو
شماره ۲ فروردین ۱۳۵۴